

كناز شرك و سرم توحيد

تفلیک

اینک که با شناخت نسبی برخی حقوق
ویژه و انحصاری آفریدگار، بشناخت پر توی از
اصل توحید و عمل توحیدی و سرطان شرک و
وبای خدا عوض کردن و دستها و بر نامه‌های شرک
آفرین و مشرک‌ساز و اهداف و انگیزه‌های شوم آنان

از اینکار و... تا حدودی نزدیک تر شدیم، وقت است که نقش
توحید و شرك و مشخصات جامعه‌ی توحیدی و ضد آن نیز تا
آنجا که در توان باشد باز شود تا از یکسو خودشناسی کرده
باشیم که چیستیم (در کار توحیدی یا تن داده بشرک) و از سوی
دیگر باز نموده باشیم که سهم توحید و کار توحیدی در
تحقق هدف نهائی دین که (چنانکه گذشت) بهسازی زندگی
و بهرزی خلق بود چیست و پیک شرک و طاعون خدا عوض
کردن چگونه این هدف را متلاشی می‌سازد و میکرب آنها
چسان روز بشر را سیاه و زندگی انسان را تباه می‌سازد؟

تباہی آفرینی شرک

گذشت که قدرت گونه‌ها و خدا نماهای تاریخ همواره بر نامه‌ها و سرانگشتان نامرئی شان درون جمجمه گوسفند سیرتان انسان صورت درکار دیگری ساختن افکار و عقاید و جابجا ساختن بافتهای مغزی و قالب ریزی و شکل دادن بدانها آنسان که خود می‌خواسته‌اند بوده است تا اگر شد خدائی و خداوندگاری (ویلا اقل مظهر و ظل و سایه‌ی خدا بودن) خود آنانرا باور دارند (چنانکه فرعون و نمرود و... را) و اگر نشد، خدائی پیکره‌ها و سنگ و بت و چوبهائی را که حاصل آن باز، ولو غیر مستقیم، خدائی کردن و مطاع و معبود و رب بودن خودشان باشد. (که سجدہ بردن و ادای احترام نمودن بر پیکره‌ها باز نمای موضوع است).

این روند، خواهی نخواهی عقیده به خدایان متعدد و متنوع را (که تعدد و تنوع تاریخی خدایان رم و یونان و مصر و حجاز و ایران و هند و چین و... مثال بارز آنست) موجب می شده است چه هر قطب و قدرت و تشکیلاتی منطقه‌ی خاصی، گوشه‌ی خاصی، مملکت خاصی، و لزوماً شرائط و موقعیت خاصی داشته است که بر مبنای معیار آنها، موجودات متمایز و خاصی را زمینه می دیده است بعنوان سرم خدا به ذهن و عقیده‌ی مردم تزییق کند:

خدا یا خدایانی که در رم زمینه بوده بمردم باورانده شوند، نوعاً همانهایی نمی بوده اند که در یونان زمینه بوده به مردم باورانده شوند، و آنچه در اینجا زمینه بوده نوعاً همانهایی نمی بوده اند که در مصر زمینه بوده و همین سان تا ایران و توران و بابل و آشور و کلد و حجاز و چین و... و تمامی نواحی و مناطق دیگری که هر کدام برایشان خدا، یا خدایان سلسله مراتبی تراشیده می شد، چونان خدایان خدای که در رأس قرارداد و کابینه یا هیئت خدایان، که پس از خدایان خدای قرار داشتند و خدایان مناطق و استانها که در سلسله بعد قرار داشتند و خدایان

شهرستانها و روستاها که نماینده اینها بودند و باز خدایان
 خاندانها و افراد که از اینها فروتر و ... دست نسخه‌ی آسمانی
 و زیربنای عقیدتی نظامهای مور - نظر تراشندگان و
 جا اندازندگان آنها.. که نمایندگان و کارگزاران و مدیر-
 عاملان انسانی آنها.. که درست در سلسله مراتب خود آنها
 بودند- نشان بارز آنست و وضع حجاز پیش از اسلام که
 تاریخ آن بروشنی نمودار است نمودی جامع و کامل آن:
 فاجعه‌ی بزرگ تاریخ و عامل تجزیه‌ی قدرت جهش
 انسان همین عقیده‌ی به خدایان متعدد و یا میدان دادن به
 خدایگانهای مختلف بوده است:

عقیده‌ی به خدایان متعدد و یا موضع‌گیری عملی‌ئی
 در نتیجه با آن یکسان از چندین جهت تحلیل برنده‌ی قوای
 انسانی و کندکننده‌ی موتور تاریخ است:

الف- از این جهت که فرد یا جمع یا انسانیت معتقد
 (و یا تن داده) به خدایان متعدد، هستی را آفریده‌ی يك
 قدرت، تابع يك اراده، دارای يك جهت، يك مقصد و يك
 غایت نمی‌بیند و خود را مقهور يك قدرت تابع يك اراده،
 رهرو يك راه، گیرای يك جهت، پویای يك مقصد و جویای

يك غایت نمی‌داند و تجمع امکانات و تمرکز قوی و تشکل نیروها را در يك جبهه و برای يك هدف نمی‌تواند.

به از این جهت که هستی در نظر وی دارای سنن و قوانین هماهنگ و يك جهت نیست تا بی تجزیه‌ی قوا، تصادم و اصطکاک با یک‌یک آنها را بتواند جلوگیری و با يك جهت ساختن تمامی نیروها با آنها هماهنگ و همدوش و همجهت گردد، و با همکاری متقابل با آنها تکامل خویش و آبادی جهان و حرکت تاریخ را شتاب بخشد.

ج- از این جهت که خدایان متعدد و اراده‌های مختلف و خواسته‌های متعارض و متضادی را بر وجود خود و جامعه و جهان خود حاکم و متصرف می‌پندارد که ناگزیر باید بچرخ همه آنها چرخید و به‌سازهمی آنها رقصید که طبعاً اعمالی متناقض و رفتاری متضاد و کارهایی معارض و مزاحم بایکدیگر راضور می‌سازند که اثر همدیگر را خنثی می‌سازند و راندمان یکدیگر را هیچ...

د- از این جهت که عقاید متضاد (به خدایان مختلف) در روان و باطن خود او نیز آشوب و طوفان پیا می‌کند و اصطکاک و تصادم به وجود می‌آورد و دچار تشنج و بحران

فکرش می سازد و احساسات درونی وی را به کشمکش با خود
میکشاند و انگیزه ها و خواسته ها و نیازهای شخصی وی را
به دوگانگی و تضاد و تراحم دچار می سازد و قدرت عمل و اراده
حرکت و تصمیم انتخاب را در درون وی فلج می سازد.

ه - از این جهت که این عقیده موجودات و آفریده ها
و حتی انسانها (ی منسوب بخدا) جان دیگر) را بیگانه و جدا
از وی در احساس او و انمود می سازد و حس انسان دوستی و
فداکاری و روح جمعی و مردم گرایی و شوق تعاون و همکاری
و اراده همنوایی و وحدت و تشکل با آنان را در درون وی
پژمرده و خاموش و کور می سازد و او را در برابر اقدامات
لازم مردم و بی تصمیم و نگران و امی گذارد و چونان لشی
پژمرده و بی حال و بی عضوی بریده از اندام از جریان تکامل
و حیز استفاده خارج می کنند.

و - از این جهت که آدمیان را بر حسب اتساع
بخدایان مختلف و برتر و فروتر، در موضع ها و طبقات مختلف
و برتر و فروتر بدو می نمایاند، و او را به طبیعی بودن وجود
و تداوم طبقات بالا و پائین و محروم و برخوردار و ... متقاعد
می سازد و خواجگی خواجگان را موهبتی طبیعی و خدائی،

و بردگی بردگان را (چنانکه ارسطوی فیلسوف نیز می فرمود!) ضرورتی فطری و مشیتی آسمانی برایش وانمود میکند و در نتیجه او را از توفیدن علیه چنین نظمسی و برخاستن برای نظمی دیگر از باطن و درون افسار می زند و بوضع موجود و مستقر تن داده و تسلیم می کند.

ز - از این جهت که دست مدعیان خدائی و شیاطین انسی را که هر کدام بسوئی خواهند کشانید در وجود خویش و در سر نوشت جامعه و جهان باز می گذارد چندانکه پیکره ی بشریت واحد و آفریده ی خدای واحد را بنام های مسخره و خرافه های تراشیدنی ملیت و قومیت و نژاد و وطن و خاک و مرز و بوم و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و عدم دخالت در امور دیگران و ... قطعه قطعه کنند، و چونان گرگانی که به گله ای زده باشند بدرند و ببرند و بخورند و توان و قدرتش را متلاشی سازند و قوا و استعداداتش را بتحلیل برند و از او که میخواست سر با آسمان سایید مجسمه تسلیمی در برابر هر خسی بقالب ریزند...

ح ...

ط ...
و اینک چند مثل:

۲۴۴

بکار گاهی که کارمندان و کارگرانی بسیار داردمی-
نگریم اگر تمامی اینان از يك فرحان و يك نظام تبعیت
کنند، جریان کار رو براه بوده، تمامی نیروها از تمامی
شعب و قسمتها و از همه ی موتورها و چرخها و پیچ و مهره ها
و چرخانندگان آنها در يك جهت و برای يك هدف و يك
غایت بچریان خواهند بود و بی تصادم و اصطکاک بازده و راندمان
خود را بیار خواهند آورد، ولی چنانچه هر کدام از فرمانی
تبعیت کنند و بساز کسی برقصند و بیچرخ کسی بچرخند بدی
است که جز متلاشی گشتن کارخانه و ویرانی کارگاه بازده
دیگری نخواهد داشت.

- سیل آنگاه بخروش می آید که جویبارها هر کدام
بسوئی کشیده نشوند.

- بنا آنگاه پیش میرود که اگر کسی آجری
می گذارد دیگری پایه ای بر ندارد.

- ساعت آنگاه وقت را نشان می دهد که اگر پیچی

بدین سوی بچرخد مهره ای بدان سوی نچرخد.

- سپاه آنگاه سیل آسایکسو ب موج می آید و دشمن

را از جا می کند که وحدت فرماندهی را فاقد نباشد و از

هر سوئی فرمانی نیابد.

- کشتزار آنکاه برمی دهد که اگر یکی می کارد
دیگری نکند و اگر یکی آبیاری می کند دیگری وارونه اش
نسازد.

- انسانها نیز آنکاه می توانند چرخ عظیم تکامل خویش
و آبادی جهان و حرکت تاریخ را آنسان که بایسته و درخور
آنان است بر اه انداخته و بدان شتاب بخشند که از وحدت
فرماندهی بر خوردار بوده زیر پرچم و فرمان يك قانون، يك
نظام و يك حکومت واحد جهانی خدائی: (پرچم لا اله الا الله)
که مجریان آن از هر ظلم و هوسی بری بوده جز بفرمان
خدا و مصلحت خلق گامی برندارند، قرار گیرند و با توحید
قوا و وحدت جهت و غایت هدف، چونان سیل در صفی واحد
و متشکل بموج آیند و هر خار و خسی را از سر راه تکامل
خود بردارند. . . . والا که شرکت سهامی خدایان، با
فرماندهیهای متضاد و هوس آلود خود آنان را کالای معاملات
و سفره‌ی کامرانی خود قرار خواهند داد، خصال و ویژگیهای
انسانی آنانرا قربانی هوسهای خود خواهند ساخت، آنان
را از درون خالی و پوک خواهند کرد، قوا و استعدادات آنانرا

به تحلیل خواهند برد، پیکره‌ی وحدت **آ** نا ترا تجزیه خواهند نمود اجزاء و شراش **آ** نا ترا کر کس **ح** از زیر دندان خواهند گرفت ارزشها و اصالتهای انسانی **آ** نا ترا مسخ خواهند کرد، فطرت و انسانیت **آ** نا ترا دگرگون خواهند نمود و خاکستر آدمیت **آ** نا را بیاد خواهند داد...

و همین است معنی سنبلیک!

«ومن یشرك بالله فکا تما خر من السماء فتخطفه

الطیر او تهوی به الريح فی مکان سحیق»

(آنکه برای خدا شریک گیرد) بشر کتهای سهامی

خدایان تن دهد) چنان است که از آسمان سقوط

کرده (خورده) باشد پس کرکسان (اجزاء از

هم گسسته‌ی لاشه‌ی بیجان) او را همی در ربایند

یا باد (ذرات) وی را بوادی‌ئی کران ناپیدا

پیرا کنند.

و همین است راز اینکه چرا علاوه بر صدها و یا حتی

هزارها آیه‌ی گذشته‌ی مربوط به شاخه‌های الوهیت و

عبودیت و ربوبیت و حاکمیت و مالکیت و اطاعت... که معنای

۱- حج (۲۲) ۳۱

وبا واژه‌هایی دیگر مردمان را علیه شرکتها فرامی‌خوانند
باز بیش از ۱۴۰ آیه دیگر، در قالب خود این واژه که نمونه‌هایی
از آن در ذیل آمده است آنان را علیه آنها همی برمی‌انگیزد
(و تن دادن بدانها را همی تباهی دنیا و سیاهی آخرت اعلام
میکند):

«قاتلوا المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة واعلموا
أن الله مع المتقين»^۱ (باشريك گيران بی استثناء،
بچنگ خیزید، چونانکه باشما بی استثناء بچنگ
می‌خیزند و بدانید که خدا هم جبههٔ خدامداران
است)

این آیه نه تنها علیه آن شرکتها که علیه تحمل
کنندگان آنها نیز فرمان قتال می‌دهد و برای تقویت
مؤمنان که این قتال نشانه‌ی آنان است - ورد منفی با فان
توجیه‌گر روشن‌گری میکند که: و بدانید خدا - این پایگاه
قدرت هستی - همجبههٔ خدامداران است و جبهه‌ای که خدا
در صف آن باشد شکست نمی‌پذیرد و طبعاً منفی نمی‌بافد.
«ان الله لا یغفر ان یشرك به ویغفر ما دون ذلك

۱ - توبه (۹) ۳۶

لمن يشاء» (خدا نمی بخواهد که برای او شریک
تحمل کند، و غیر آن \rightarrow برای هر که بخواهد
می بخشد.)

«ان الله بريء من المشركين ورسوله»^۲ (خدا و
پیام آور او از شریک گیری \leftarrow بریده اند.)

((انما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد
الحرام ۱۰۰۰)) شریک \leftarrow تحمل کنندگان بی چند
و چون نجس اند پس \leftarrow ید به مسجد الحرام
نزدیک شوند (که \leftarrow اترا \leftarrow نجس می کنند) مردان
«وید للمشرکین...»^۳ (وای بر شریک گیران.)

«ويعذب الله المنافقين والمنافقات والمشرکین و
المشركات»^۴ (تا خدازنان و مردان دوچهره و مردان
وزنان شریک گیر را کیفر دهد.)

«ويعذب المنافقين والمنافقات والمشرکین و
المشركات»^۵ (و مردان و زنان دوچهره و مردان
وزنان شریک گیر را کیفر دهد.)

«انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة و

۱- نساء (۲) ۱۱۶ و ۴۸

۲- توبه (۹) ۳۰۳ - فصلت (۴۱) ۶۰

۳- احزاب (۳۳) ۷۳ - ۵ - فتح (۴۸) ۶

مأویة النار وما للظالمین من انصاره^۱ (آنکه برای
 خدا شریک تحمل کند خدا بهشت (تکامل دنیا و
 تعالی آخرت) را بر او تحریم کرده، جایگاه او
 آتش (دنیا و آخرت) است و ستمگران را (که
 شریک گیران جزء آنان اند) مددکاری نیست.^۲
 «ان الذین کفروا من اهل الكتاب والمشرکین
 فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة»^۳
 (آندسته از روحانیان، که حق را پوشیدند و آن
 بخش از مردمان که برای خدا شریک تحمل
 کردند در آتش دوزخ (دنیا و آخرت) اند و در آن
 جاویدان و بدترین کائنات همانانند.)
 «یا بنی لا تشرک بالله، ان الشرک لظلم عظیم»^۴
 (هان فرزند من! برای خدا شریک تحمل مکن
 که تحمل شریک بیدادی است عظیم.)
 «ومن یشرک بالله فقد ضل ضلالا بعیدا»^۴ (آنکه

۱- مائده (۵) ۷۲

۲- بینه (۹۸) ۷

۳- لقمان (۳۱) ۷

۴- نساء (۴) ۱۱۶

برای خدا شریک تحمل کنند سخت دور از راه
پرت گشته است.)

«لئن اشرکت لیجبتن حملک ولتکونن من
الخاسرین»^۱ (اگر برای خدا شریک تحمل کنی
هر آینه عملت عقیم و تباه میگردد و خود از هر ز
دهندگان (خصال و احوال شهای انسانیات)
میکردی.)

«لو اشرکوا لیجبت عنکم ما کانوا یعملون»^۲ (اگر
برای خدا شریک تحمل کنند آنچه می کنند تباه
می گردد.)

...-

۱- زمر (۳۹) ۶۵

۲- انعام (۶) ۸۸

